

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و یکم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶، صص ۴۰-۵

۱

رناليسم انتقادى و سياست خارجى جمهورى اسلامى ايران

عزيزالله حاتم زاده^۱ / ايوب منتى^۲

^۱. دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

hatamzade@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران Ayoob.menati@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۱

چکیده

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل توسط پژوهشگران داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گرفته است. مهم‌ترین چالش پیش روی همه این نظریه‌ها، تحلیل و توضیح جنبه‌های متضاد سیاست خارجی ایران بوده است. در این مقاله، ما چارچوب جدیدی برای بررسی و تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه و استدلال می‌کنیم که این چارچوب، می‌تواند تناقضات و تفاوت‌های ظاهری سیاست خارجی ایران را توضیح دهد. "رنالیسم انتقادی" چارچوبی است که از نظر ما برای تحلیل سیاست خارجی ایران تناسب بیشتری دارد. این حوزه نظری، در میانه رنالیسم و نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل قرار دارد و ضمن اینکه برخی از اصول و شاخصه‌های هرکدام از این دو را داراست، تفاوت‌هایی نیز با هر یک از آنها دارد. رنالیسم انتقادی ضمن قائل بودن به تغییر وضع موجود و دارا بودن ماهیت ضدهژمونیک، دولت‌محوری و اهمیت قدرت را نیز نادیده نمی‌گیرد. مقاله در دو قسمت ابتدا به شرح و توضیح نظریه رنالیسم انتقادی و ویژگی‌های آن می‌پردازد و سپس تناسب و تطابق این نظریه را با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌دهد.

▪ واژگان کلیدی

سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، رنالیسم، نظریه انتقادی، رنالیسم انتقادی.

مقدمه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دشواری‌های فراوانی برای تحلیل و پژوهش در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل دارد. تاکنون از سوی پژوهشگران چارچوب‌های نظری و مفهومی زیادی برای تحلیل و تفسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار گرفته است. هر کدام از این نظریه‌ها از مزایای خاص خود برخوردارند و برای توضیح برخی عناصر و دوره‌های زمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مناسب می‌باشند. اما بدون تردید چالش پیش روی غالب این نظریه‌ها برای پردازش تحلیلی جامع درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیچیدگی‌های موجود در عملکرد و دیدگاه‌های سیاست خارجی ایران از آغاز جنگ ایران و عراق تا کنون است. شاخص‌هایی مانند عدالت طلبی، ارزش محوری، انقلابی‌گری و تغییرخواهی در سیاست خارجی از یک سو و اصولی مانند منافع ملی، قدرت منطقه‌ای و مصلحت‌اندیشی از سوی دیگر باعث شده است تا درک و فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای پژوهشگران مختلف دشوار باشد.

در این مقاله، تلاش ما این است تا نظریه‌ای درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه دهیم که برای توضیح و تفسیر این پیچیدگی‌ها مناسب و مفید باشد. بستر نظری مورد توجه ما، رئالیسم انتقادی است که اخیراً در بین محققان رواج پیدا کرده است. رئالیسم انتقادی در میانه رئالیسم و نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل بنا نهاده شده و مصالح خود را از این دو به عاریت گرفته است. اگرچه بنای رئالیسم انتقادی هنوز کوتاه‌تر از آن است که در میان آسمان‌خراش‌های نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل به چشم بیاید و یا حتی "نظریه" خواندن آن هنوز ممکن است چندان علمی نباشد، اما به نظر می‌رسد بتدریج این تصور تقویت شده است که می‌توان نظریه‌ای داشت که هم

رنگ و بوی رئالیستی داشته باشد و هم روح نظریه انتقادی در آن دمیده باشد. نظریه‌ای که نه رئالیسم صرف باشد و نه نظریه انتقادی؛ اما هم رئالیستی باشد هم انتقادی! ویژگی دوگانه و متناقض این نظریه با ویژگیهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تناسب دارد و امکان فهم دقیق‌تر آن را فراهم می‌سازد.

در بخش نخست این مقاله، به تعریف و توضیح رئالیسم انتقادی و بسترهای شکل‌گیری آن می‌پردازیم و توضیح خواهیم داد که چگونه محققان با بازخوانی آثار و دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نشانه‌های این نظریه را یافته و بسط داده‌اند. در این بخش، نگاهی به ادعاهای صورت گرفته درباره مورگنتا، ای.اچ.کار و چامسکی و بُعد دوگانه رئالیستی - انتقادی دیدگاه‌های آنان می‌اندازیم و همچنین اشتراکات رئالیسم انتقادی با رئالیسم و نظریه انتقادی و از سوی دیگر تفاوت‌های آن با هر یک از این دو را بیان خواهیم کرد. بخش دوم، تلاشی است برای کاربرد این چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از زمان غلبه گفتمان انقلابی-اسلامی (۱۳۶۰) تا کنون. در این بخش، وجود و تداوم مولفه‌های اصلی رئالیسم انتقادی را به بحث و بررسی خواهیم گذاشت و نشان خواهیم داد که چگونه این مولفه‌ها در تمام این سه دهه به عنوان عناصر اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حضور داشته‌اند.

۱. چارچوب نظری: رئالیسم انتقادی در روابط بین‌الملل

رئالیسم انتقادی^۱، همانگونه که از عنوانش پیداست، جایی میان رئالیسم و نظریه انتقادی است. بنابراین، پیش از آنکه به بررسی رئالیسم انتقادی بپردازیم، به طور مختصر واقعگرایی و نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل را بررسی و رابطه آن‌ها با یکدیگر را نشان خواهیم داد. نظریه واقعگرایی عمدتاً به عنوان "جریان اصلی" روابط بین‌الملل شناخته

۱. Critical Realism

می‌شود و دامنه و سابقه بیشتری دارد. در مقابل، نظریه انتقادی بیشتر در واکنش و مخالفت با این دیدگاه شکل گرفته است و ماهیت انتقادی نسبت به آن دارد.

نظریه واقع‌گرایی تا حدودی نماینده نقد آرمان‌گرایی است که تأکید هنجاری آن بر امکان تغییر نظام دولت‌های ملی به مدد حقوق و سازمان‌های بین‌المللی قرار دارد. واقع‌گرایی درست برخلاف آرمان‌گرایی این فرض را مطرح می‌سازد که چشم‌انداز ایجاد تحولی بارز و بنیادین در نظام بین‌الملل چندان نویدبخش نیست. از این منظر، عوامل تغییر ناپذیری مانند جغرافیا و سرشت بشری نحوه رفتار بین‌المللی را تعیین می‌کند و معیارهای رفتار در سطح بین‌المللی متفاوت از معیارهای حاکم بر رفتار در داخل یک واحد ملی است. تأکید بر بازیگری دولت‌ها و نقش تعیین‌کننده قدرت به ویژه قدرت نظامی در روابط بین‌الملل از ستون‌های اصلی واقع‌گرایی است. معمولاً از توسیدید، ماکیاولی و هابز به عنوان پدران واقع‌گرایی یاد می‌شود و کسانی مانند نیبور، اسپایکمن و مورگنتا از چهره‌های برجسته آن هستند (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۹۰: ۱۴۶-۱۴۸). نظریه انتقادی غالباً در مقابل واقع‌گرایی قرار می‌گیرد. از نظریه انتقادی در دو معنا استفاده می‌شود؛ در معنای عام، نظریه انتقادی شامل طیف وسیعی از دیدگاه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل است که در مقابل جریان اصلی قرار می‌گیرد مانند نظریه انتقادی، پسانتجدگرایی، پساساختارگرایی و فمینیسم و در واقع شامل دیدگاه‌های بدیل و غیرجریان اصلی است. اما در معنای خاص، نظریه انتقادی شامل دیدگاه‌های متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت در روابط بین‌الملل است (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۳-۲۱۴). در این پژوهش نیز معنای دوم نظریه انتقادی مد نظر بوده است. از متفکران برجسته مکتب انتقادی می‌توان به رابرت کاکس، ریچارد اشلی و مارک هافمن اشاره کرد.

رابطه و در واقع تقابل رنالیسم و نظریه انتقادی را می‌توان در تقسیم‌بندی دوگانه هابرماس از نظریه‌های علوم اجتماعی و همچنین تقسیم‌بندی رابرت کاکس از نظریه‌های روابط بین‌الملل مشاهده کرد. هابرماس میان "نظریه سنتی" و "نظریه انتقادی" در علوم اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. از دید او، نظریه سنتی در علوم اجتماعی تصویر آینه‌ای

است از اثبات‌گرایی در علوم طبیعی. از این منظر، جهان مجموعه‌ای است از واقعیات که فقط باید "کشف" شوند. شناخت نیز از توصیف جهان ناشی می‌شود. عقلانیت مورد نظر نظریه سنتی بسیار محدود تعریف می‌شود و بنیان جامعه‌ای را که توصیف می‌کند مورد نقد قرار نمی‌دهد. حتی فراتر از آن، نظریه سنتی به دنبال اعمال کنترل و دستکاری ذهنی است که مانع از رشد پتانسیلهای انسانی می‌شود. این نوع نظریه، بی‌عدالتی، سرکوب و ستم را مورد کاوش قرار نمی‌دهد تا بتوان زمینه رفع آن‌ها را یافت. وضعیت را چنان که هست می‌نمایند و فقط در صدد توضیح روابط میان پدیده‌هاست ولی چون هدف کنترل را هم دارد، خود به خود تا حدی محافظه‌کارانه است. در مقابل، نظریه انتقادی به لزوم تغییر بنیادین جامعه باور دارد و بی‌طرفی ارزشی و غیرهنجاری بودن نظریه اجتماعی را نفی می‌کند. نظریه انتقادی، یک تلاش فکری و در عین حال عملی است. واقعیات از این منظر محصولات تاریخی و اجتماعی‌اند و جهانی که ما مطالعه می‌کنیم، محصول انگاره‌ها و کنش انسانی است. انگاره‌ها، کنش‌ها و شرایط موجود اجتماعی تغییر ناپذیر نیستند و نظریه انتقادی در پی فهم و همچنین تغییر آن‌هاست (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۹ و ۲۲۰). تقسیم‌بندی مشابهی را رابرت کاکس درباره نظریه‌های روابط بین‌الملل انجام می‌دهد. او در تقسیم‌بندی دوگانه خود از نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه انتقادی را در مقابل نظریه مشکل‌گشا^۱ قرار می‌دهد. در حالی که در نظریه‌های مشکل‌گشا (نوواقع‌گرایی) نظم موجود سیاسی و اجتماعی همانگونه که هست، پذیرفته می‌شود؛ نظریه انتقادی تلاش دارد تا از نظم موجود فراتر رود و به این سوال پاسخ دهد که این نظم چرا و چگونه ساخته شده است و امکانات تغییر آن کدامند. هدف نظریه انتقادی به گفته کاکس مشخص ساختن جنبش‌های ضد چیره‌جویی^۲ است که با ساختارها و اصول مسلط سر عناد دارند و می‌کوشند شیوه‌های بدیل سازمان دادن سیاست جهان را تحقق ببخشند (گریفیتس، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

۱. Problem Solving Theory

۲. Counter-hegemonic Movement

بنابراین، تصور غالب این بوده است که رنالیسم و نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و هیچ نقطه اشتراکی ندارند. به همین دلیل طرفداران این دو رویکرد کمتر تعامل فکری و مناظره علمی با یکدیگر داشته‌اند. اما در این میان برخی از پژوهشگران روابط بین‌الملل معتقدند که تقابل رنالیسم و نظریه انتقادی غیرواقعی است و تلاش کرده‌اند تا بین این دو پل بزنند و وجوه اشتراک و تشابه آن‌ها را نشان دهند. در این راستا، عده‌ای با بازخوانی آثار و اندیشه‌های کسانی مانند مورگنتا و ای.اچ.کار معتقدند که دیدگاه‌های آن‌ها نقاط اشتراکی با نظریه‌پردازان انتقادی دارد (Babik, 2013: 491). در ادامه به توضیح بیشتر واژه رنالیسم انتقادی و استدلال طرفداران این ایده می‌پردازیم.

واژه رنالیسم انتقادی عمدتاً به عنوان اصطلاحی که در حوزه فلسفه علم به کار برده می‌شود و بیش از هر کسی نام روی باسکار^۱ را به ذهن متبادر می‌کند، شناخته شده است. در این معنا، رنالیسم انتقادی در مقابل رنالیسم علمی^۲ قرار می‌گیرد و اصول و اهداف آن را به چالش می‌کشد (Chernoff, 2007: 399). اگرچه برخی معتقدند که هدف باسکار احیای رویکرد ماتریالیستی در نظریه اجتماعی بوده است و کار او مبنایی برای شکل‌گیری و گسترش بحث رنالیسم انتقادی در روابط بین‌الملل شده است (Brown, 2007: 414-415 and, Kurki, 2007: 361) اما آنچه که در این پژوهش از مفهوم رنالیسم انتقادی مورد توجه است، ریشه این اصطلاح در فلسفه علم و موضوعات مرتبط با آن نیست بلکه مفهوم و کاربرد آن در روابط بین‌الملل مد نظر است که به ویژه در یکی دو دهه اخیر از سوی پژوهشگران روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است. رنالیسم انتقادی در صدد است تا برخی از فرضیات محوری که نظریه‌پردازان درباره ماهیت تبیین و علم در پژوهش‌های نظری روابط بین‌الملل به آن اعتقاد دارند را به چالش

۱. Roy Bhaskar

۲. Scientific Realism

بکشد. یک حوزه مهم که رئالیست‌های انتقادی عرف‌های رایج رشته روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشند، موضوع تجزیه و تحلیل علت و معلولی^۱ است. در این راستا، رئالیسم انتقادی تلاش دارد فهم غالب کنونی از نقش و ماهیت تجزیه و تحلیل علت و معلولی در علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل را اصلاح کند. از منظر رئالیسم انتقادی، رویکردی پوزیتویستی در تجزیه و تحلیل علت و معلولی تنها راه ممکن برای فهم روابط علت و معلولی پیچیده در سیاست بین‌الملل نیست و باید سایر نظریه‌های برساخته روابط بین‌الملل نیز در این تحلیل‌ها مورد توجه قرار گیرند (Kurki, 2007: 361-362). این اصل کلی که مبنای معرفت‌شناختی رئالیسم انتقادی را شکل می‌دهد به سایر اصول و ویژگی‌های آن سرایت کرده و باعث شده است تا برخی از انگاره‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل را به چالش بکشد. با این حال، رئالیسم انتقادی یک موضع صرفاً انتقادی ندارد و برخی "واقعیات" را نیز می‌پذیرد که همین مسأله باعث تمایز آن از نظریه انتقادی می‌شود. رئالیسم انتقادی در میان پژوهشگران روابط بین‌الملل مورد شناسایی و استفاده قرار گرفته است^۲ و به ویژه در بازبینی آثار و اندیشه‌های کسانی مانند مورگنتا، کار و حتی چامسکی نمود پیدا کرده است.

در دسته‌بندی‌های مختلف نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، مورگنتا و کار در دایره رئالیسم قرار می‌گیرند و حتی از جایگاه برجسته و پیشگامی در این زمینه برخوردار هستند (گریفیتس، ۱۳۹۳: ۴۶ و مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۸۴). اما اخیراً عده‌ای با بازبینی آثار این دو معتقد هستند که رئالیسم آن‌ها وجوه اشتراکی با نظریه انتقادی دارد. کوزت

^۱. Causal Analysis

^۲. برای مثال نگاه کنید به:

- Falk, Richard. (1997) *The Critical Realist Tradition and the Demystification of Interstate Power*: E. H. Carr, Hedley Bull and Robert W. Cox. In *Innovation and Transformation in International Studies*, edited by Stephen Gill and James H. Mittelman. Cambridge: Cambridge University Press.

- Levine, Daniel J. (2012) *Why Hans Morgenthau Was Not a Critical Theorist (and Why Contemporary IR Realists Should Care)*. *International Relations* 27 (1): 95-118.

- Scheurman, William E. (2008) *Realism and the Left: The Case of Hans J. Morgenthau*. *Review of International Studies* 34 (1): 29-51.

معتقد است که نظریه رنالیستی مورگنتا در اساس رویکردی هنجاری و انتقادی است که وضع موجود را زیر سوال می‌برد. از دید او، علی‌رغم این تصور کلی مبنی بر پذیرش رویکرد پوزیتیویستی از سوی مورگنتا، بررسی گفتگوهای وی با رینهولد نیبور^۱ که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، نشان می‌دهد که هر دوی این متفکران از سیطره روشهای علوم طبیعی در تفکر سیاسی در آمریکا ناراضی بوده‌اند. او نتیجه می‌گیرد که مورگنتا می‌تواند به عنوان یک نظریه‌پرداز انتقادی شناخته شود که پروژه‌اش در راستای نقد قدرت‌های موجود بود (Cozette, 2008: 6).

عده‌ای نیز معتقد هستند که برای فهم ماهیت انتقادی نظریه رنالیسم در قرن بیستم آثار ای.اچ. کار از اهمیت بیشتری نسبت به مورگنتا برخوردار هستند و اگرچه مورگنتا تمایلات ضد پوزیتیویستی و تاریخی‌گرایی داشته است، اما به اندازه کار به این جنبه‌ها توجه نمی‌کند. همچنین مصاحبت و دوستی کار با برخی از چهره‌های مشهور مکتب فرانکفورت مانند هربرت مارکوزه^۲ باعث شده است تا اهمیت آثار و دیدگاه‌های وی برای بررسی جنبه انتقادی موجود در رنالیسم بیشتر باشد. از همه مهمتر اینکه کار در اواخر عمر خود در زندگی‌نامه‌ای که نوشت و در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، توضیح داد که در دهه ۱۹۳۰ بسیاری از متون و اندیشه‌های مارکسیستی را مطالعه کرده است و کتاب "بحران بیست ساله" نیز محصول این دوره است که گرچه یک کار مارکسیستی محض نیست اما متأثر از روش‌ها و شیوه‌های تفکر مارکسیستی است که در روابط بین‌الملل بکار برده شده‌اند. او همچنین از متفکران دیگری از مکتب مارکسیست مانند کارل مانهایم^۳ و اثر او "ایدئولوژی و اتوپیا" تاثیر زیادی پذیرفت (Babik, 2013: 492,502).

درباره اینکه کار به کدام مکتب فکری در روابط بین‌الملل تعلق دارد، بین برخی از رنالیست‌ها و طرفداران نظریه انتقادی اختلاف نظر وجود دارد و هر کدام از آن‌ها کار را

۱. Reinhold Niebuhr

۲. Herbert Marcuse

۳. Karl Mannheim

متعلق به جبهه خود می‌دانند. جان میرشایمر^۱ در یک سخنرانی که در سال ۲۰۰۴ برای یادبود کار برگزار شد اعلام کرد که "کار یک رئالیست است". دلیل او برای این مساله اعتقاد کار به این که "دولت‌ها" بازیگران اصلی عرصه روابط بین‌المللی هستند از یک سو، و تاکید او بر "قدرت" به عنوان عنصر کلیدی در روابط بین دولت‌ها بود. در مقابل، از اوایل دهه ۱۹۹۰ برخی پژوهشگران روابط بین‌الملل تلاش کردند تا آراء و اندیشه‌های کار را به گونه‌ای بررسی نمایند که ابعاد انتقادی نظریه وی بیشتر روشن شود. کن بوث^۲ معتقد بود که کتاب بحران بیست ساله یک بُعد هنجاری را مطرح می‌کند که هدف آن احیاء موازنه قوا در راستای آرمانگرایی بود. چند سال بعد، اندرو لینکلتر^۳ تلاش کرد تا به قول خودش "کار را از چنگال رئالیست‌ها رها سازد" و او را به عنوان نماینده رویکرد انتقادی نشان دهد. وی با تاکید بر برخی آثار دیگر کار مانند آینده ملت‌ها (۱۹۴۱) و ناسیونالیسم و پس از آن (۱۹۴۵) تلاش کرد نشان دهد که نظریه روابط بین‌الملل کار از اساس پویا، دگرگون شونده و رهایی بخش بوده است. او تصور اولیه و غالب مبنی بر معرفی کار به عنوان یک نظریه پرداز رئالیست را به چالش کشید و او را پیشگام نظریه انتقادی روابط بین‌الملل معرفی کرد. همچنین، رابرت کاکس با اذعان به پیوستگی‌های فراوان نظریات خود با دیدگاه‌های کار، تحلیل رئالیستی او را به عنوان منادی نظریه انتقادی معاصر قلمداد می‌کند (Babik, 2013: 498-499). علاوه بر این، نشانه‌های روشنی از وجود دیدگاه‌های مرتبط با نظریه انتقادی در آثار کار مشاهده می‌شود. الهامات فکری از مارکسیسم غربی^۴، تاریخی‌گرایی و معرفت‌شناسی پست‌پوزیتویستی، فهم نظریه روابط بین‌الملل به عنوان شکلی از عمل سیاسی که بازتاب دهنده اهداف و

۱. John Mearsheimer

۲. Ken Booth

۳. Andro Linklater

۴. Western Marxism

منافع طرفداران آن است، تمایلات ضد هژمونیک و تعهد به تحول از مهمترین وجوه نظریه انتقادی در آراء و آثار کار هستند.

کار نیز همانند کاکس معتقد بود که چیزی به نام نظریه به خودی خود وجود ندارد و نظریه همواره برای کسی یا برای هدفی است. وی دانش تئوریک را به طور ذاتی هدف‌مند و آمیخته به اهداف طرفداران آن می‌داند. او می‌نویسد: "برخلاف علوم طبیعی که در آن حقایق به طور مستقل از مشاهده‌گر وجود دارند، در علوم سیاسی هدف از پژوهش قابل تفکیک نیست. در واقع، این خودش یک حقیقت است که هدف و تحلیل بخش‌هایی از یک فرایند هستند" (Karr, 1946: 4). کار طرفدار یک معرفت‌شناسی پست پوزیتویستی یا ضد پوزیتویستی بود که شاخصه نظریه انتقادی است. وی تلاش کرد با بررسی روند شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل و نظریه پردازی در آن، با اشاره به تاثیر روش‌های پوزیتویستی از یک سو و نقش جنگ جهانی اول در تعیین اهداف رشته از سوی دیگر، ضمن انتقاد از نظریه غالب در آن مقطع، لیبرالیسم یا آرمان‌گرایی، ماهیت تاریخی و نسبی آن را آشکار سازد. در واقع، رنالیسم کار بیش از آنکه تلاشی برای ایجاد یک بنای تئوریک باشد، ابزاری برای انتقاد از لیبرالیسم و آرمان‌گرایی آن مقطع بود. کار تلاش کرد تا با نقد رنالیستی خود از آرمان‌گرایی، نظریه و عمل سیاست بین‌الملل را از بند نظریه‌های مرده و تاریخ گذشته برهاند و راه را برای اندیشه‌ها و ایده‌های جدید باز کند. برخلاف مورگنتا و والتز که به این تصور سنتی رنالیستی معتقدند که تاریخ ثابت می‌ماند و تغییر نمی‌کند (اولی دلیل آن را در تغییرناپذیری سرشت انسان و دومی در شرایط پایدار آنارشی بین‌المللی می‌داند)، به نظر می‌رسد که درک کار از تاریخ یک فرایند متحول و پیش‌رونده باشد. کار همچنین در یک سخنرانی در دانشگاه کمبریج که در سال ۱۹۶۱ ایراد کرد و بعداً با عنوان "تاریخ چیست؟" منتشر شد، ضمن اشاره به اینکه حقایقی که در بررسی تاریخ مسلم و بدیهی فرض می‌شوند، می‌توانند مورد بررسی و بازبینی قرار گیرند بر تاثیر موقعیت و جایگاه مورخ در روایت تاریخ تاکید می‌کند. او معتقد است که در شکل‌گیری دانش تاریخی و فراتر از آن نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل،

هدف و دانش نمی‌توانند از هم جدا شوند و در هم تنیده‌اند. بنابراین، او "واقعیت‌های" تاریخی مدنظر اثبات‌گرایان را رد می‌کند (Babik, 2013: 500-503).

این دوگانگی برداشت‌ها درباره کار و دیدگاه‌های وی آن هم از سوی دو مکتب نسبتاً متعارض در روابط بین‌الملل دو نکته را آشکار می‌کند: نخست اینکه کار به صورت همزمان بخش‌هایی از این دو نظریه را که به ظاهر غیرقابل جمع هستند، دارا می‌باشد. نکته دوم اینکه پیوند برخی از جنبه‌های این دو نظریه در کنار همدیگر و چیزی که از آن با عنوان رئالیسم انتقادی یاد می‌شود، در عمل هم ممکن است و هم وجود دارد.

برداشت مشابهی درباره نوام چامسکی^۱ نیز وجود دارد. اگرچه اندیشه‌های او بنیان مارکسیستی و انتقادی دارد اما برخی استدلال می‌کنند که نقد او به سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم با سنت رئالیستی روابط بین‌الملل همخوانی دارد و او را "رئالیست چپ‌گرا" نامیده‌اند. در پاسخ به این سوال که چامسکی در میان محققان روابط بین‌الملل در کدام دسته قرار می‌گیرد، آن‌ها معتقدند که اگرچه بُعد هنجاری دیدگاه‌های چامسکی آشکار است اما خوانش او از قدرت در نظام بین‌الملل و بطور خاص سیاست خارجی آمریکا با سنت رئالیستی روابط بین‌الملل تناسب بیشتری دارد. بر این اساس، مطالعه دقیق آثار چامسکی یک حقیقت را در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل آشکار می‌کند و آن این است که یک سنت رئالیستی چپ‌گرا وجود دارد که دیدگاه‌های پذیرفته شده درباره اینکه رئالیسم سیاسی چگونه باید تعریف و فهم شود را به چالش می‌کشد (Osborn, 2009: 351,352).

چامسکی "دولت" را به عنوان واحد اصلی در تحلیل سیاسی خود می‌پذیرد. او از ادبیات نهادها، محاسبات عقلایی و اهداف دولت‌ها به طور گسترده برای توصیف رفتار ایالات متحده، چین، انگلستان و دیگر دولت‌ها در عرصه جهانی استفاده می‌کند. چامسکی همچنین معتقد است که هدف دولت‌ها افزایش قدرت خود براساس برنامه‌ریزی عقلایی

۱. Noam Chomsky

است. بر این اساس، او معتقد است که ایالات متحده برای تفوق جهانی خود از بعد از جنگ جهانی دوم به دنبال این بوده است که جهانی بر پایه دو اصل "ثبات" و "باز بودن" (از نظر اقتصادی) را شکل دهد و ماهیت دولت‌ها (استبدادی یا دموکراتیک) چندان اولویت نداشته است. او جنگ‌ها و مداخلات آمریکا را نیز در چند دهه اخیر در راستای همین دو اصل می‌داند. چامسکی نیز نظام بین‌الملل را در راستای پیش‌بینی‌های رنالیسم کلاسیک می‌داند اما نه لزوماً بخاطر طبیعت بشر یا جامعه بلکه به این دلیل که کشورهای قدرتمند نظام تا زمانی که قدرت برتر را دارند مانع هرگونه تغییر در نظام می‌شوند. او این دیدگاه رنالیستی را که نظام بین‌الملل همواره آنارشیک است می‌پذیرد و ضمن رد استثنایی بودن آمریکا، سیاست‌های این کشور را نیز مانند قدرت‌های گذشته در راستای افزایش قدرت و سیطره خود می‌داند (Osborn, 2009: 355-357).

از سوی دیگر، شاهد نوعی بُعد اخلاقی و تعهدات هنجاری نیز در آرای چامسکی هستیم. او همانند مورگنتا با مداخله آمریکا در جنگ ویتنام مخالف است اما برخلاف مورگنتا که این مساله را در تناسب با اهداف و منافع ملی آمریکا نمی‌دید، چامسکی این مساله را در اساس "ناعادلانه" می‌دانست و معتقد بود مساله نامشروع بودن حمله آمریکا به ویتنام نیست بلکه اساساً خود حمله و مداخله عملی نامشروع است. او این حمله را یک عمل جنایی می‌داند. از دید او، این مساله که آمریکا (یا هر قدرت دیگری) بتواند قدرت و کنترل خود را بدون محدودیت گسترش دهد، با اخلاق در تناقض است. بر این اساس، او مردم آمریکا را به مخالفت و مقاومت مدنی در برابر سیاست خارجی این کشور فرا می‌خواند (Osborn, 2009: 360,363).

در مجموع، می‌توان گفت که رنالیسم انتقادی به شاخه‌ای از تفکر در روابط بین‌الملل اطلاق می‌شود که در عین حال که جوهری از رنالیسم و نظریه انتقادی را با هم ترکیب می‌کند، از هر دو آن‌ها متمایز است و تفاوت‌هایی نیز با هر کدام از آن‌ها

دارد. برخلاف نوواقعگرایی که خود محدود کننده^۱، خود اثبات‌گر^۲، سودگرا و دارای تعهدات اثباتی و ساختاری است، رئالیسم انتقادی با الهام از مارکسیسم غربی دارای جهت‌گیری در راستای تفسیر تاریخی دانش، یک چشم‌انداز کلی که مرزهای میان رشته‌ها (علوم اجتماعی) را به هم پیوند می‌دهد و شخصیت سیاسی خودآگاه است. در حالی که مدل پوزیتویستی مورد استفاده توسط نوواقعگرایی از مشاهده شکل‌گیری تاریخی بازیگران اجتماعی و ارزشهای آنان ناتوان است و بنابراین با کنار گذاشتن تمام بحث‌های اخلاقی رشته روابط بین‌الملل را محدود می‌کند، رئالیست‌های انتقادی مانند کار، نماینده شکلی از تحقیق و پژوهش اخلاقی هستند. علاوه بر این، در حالی که والتز امور جهانی را در وضعیت آنارشی دولتهای دارای حاکمیت خلاصه می‌کند، رئالیست‌های انتقادی معتقدند که طبیعت زندگی بین‌المللی باید به عنوان یک کل متمایز مورد مطالعه قرار گیرد و تصور نمی‌کنند که واقعیت موجود با تقلیل آن به ساختار مبادلات میان دولتها قابل فهم باشد (Falk, 1997: 41). همچنین، در حالیکه نوواقعگرایی اذعان می‌کند که یک بُعد عملی در راستای ارائه پیشنهاد و راهکار به سیاستمداران دارد، رئالیسم انتقادی همین عمل نظریه‌پردازی را نوعی فعالیت سیاسی قلمداد می‌کند. بر این اساس، فکر کردن و نوشتن درباره مسائل بین‌المللی، نوعی درگیر شدن در این موضوعات است (Babik, 2013: 509).

رئالیسم انتقادی همچنین تفاوت‌هایی با نظریه انتقادی دارد که آن را متمایز می‌کند. برخلاف برخی طرفداران نظریه انتقادی که در صدد نشان دادن یک دوره پسا دولتی و پایان عصر وستفالی هستند و توجهی به دولتها ندارند و جهت ارائه بدیلی برای دولت تلاش می‌کنند، رئالیسم انتقادی فرض خود را بر محوریت دولت قرار می‌دهد. این دیدگاه همچنین نقش و اهمیت قدرت و تلاش دولتها برای بیشینه‌سازی قدرت خود را مدنظر

۱. Self-enclosed

۲. Self-affirming

قرار می‌دهد. بنابراین، رنالیسم انتقادی نه تنها زیرمجموعه نظریه انتقادی نیست بلکه می‌تواند بدیلی برای آن باشد (Babik, 2013: 509-510). بنابراین، رنالیسم انتقادی با ترکیب برخی ویژگیهای رنالیسم سنتی و نظریه انتقادی، شکاف و تضاد بین آن‌ها را کم‌رنگ کرده و بستری برای نزدیکی آن‌ها به یکدیگر فراهم نموده است.

در بخش دوم این مقاله، تلاش می‌شود تا منطق حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب رنالیسم انتقادی توضیح و تحلیل شود. اگرچه اکثر نظریه‌های روابط بین‌الملل به موضوع روابط بین‌الملل می‌پردازند، ولی یک تحلیل سیاست خارجی نیز دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۹(الف): ۱۳). رنالیسم انتقادی نیز یک نظریه سیاست خارجی نیست اما می‌توان از آن برای توضیح و تحلیل سیاست خارجی ایران سود برد.

۲. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و انطباق آن با رنالیسم انتقادی در

روابط بین‌الملل

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از جنبه‌های مختلفی مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است و پژوهشگران مختلف از چارچوب‌های نظری و تئوریک متفاوتی برای تحلیل آن استفاده کرده‌اند. طیف متنوعی از نظریه‌های روابط بین‌الملل شامل آرمان‌گرایی، نظریه صلح دموکراتیک، لیبرالیسم اقتصادی، رنالیسم، نظریه ژئوپلتیک، نواقع‌گرایی، نهادگرایی نولیبرال، سازه‌انگاری و نظریه گفتمان از سوی پژوهشگران برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار گرفته است (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۷-۶۰). برخی نیز این نظریه‌ها را برای توضیح و تحلیل سیاست خارجی ایران مناسب و کافی ندانسته و اقدام به مفهوم‌سازی یا ارائه چارچوب ترکیبی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کرده‌اند (رمضانی، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰ و سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۱ و حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۷: ۶۷-۶۹، دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۳). اگرچه می‌توان گفت که همه این نظریه‌ها به نوعی برای فهم و تحلیل بخش‌هایی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مفید هستند اما به طور کلی، تنوع دیدگاه‌ها و کاربرد نظریه‌های گوناگون برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند متاثر از چند دلیل باشد:

عامل نخست در این زمینه وجود همزمان اصول و سیاست‌های به ظاهر متناقض در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. توجه همزمان به ارزش‌ها و اصل عدالت‌طلبی در نظام بین‌الملل در کنار توجه و تلاش برای افزایش قدرت و توان ملی و حفظ تمامیت ارضی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیانگر همین موضوع است. بر این اساس، اگرچه رهبران و سیاستگذاران جمهوری اسلامی همواره در قوانین و اصول خود از جنبه‌های ایدئولوژیک و اسلامی و با نگاهی ارزشی به عرصه روابط بین‌الملل نظر داشته‌اند (اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)، اما همواره جنبه‌هایی از عقلانیت و واقع‌بینی نیز در سیاست‌ها و اقدامات سیاست خارجی قابل مشاهده است. از سوی دیگر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با وجود تداوم در اصول کلی، در چند دهه اخیر شاهد تغییرات مختلفی بوده است و شرایط داخلی و بیرونی نظام بین‌الملل بر الگوها و اولویت‌های سیاست خارجی ایران تاثیر گذاشته است. بنابراین، تسری دادن یک الگوی نظری واحد و یکپارچه برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تمامی دوره‌ها دشوار به نظر می‌رسد. نکته دیگر که به شکل کلی تری مطرح است، دشواری انطباق نظریه با عالم واقعیت و تحولات عرصه روابط بین‌الملل است و به سیاست خارجی ایران نیز محدود نمی‌شود. در واقع، هر نظریه‌ای با بخشی از واقعیت انطباق دارد. بنابراین، در عین حال که هر کدام از نظریه‌های فوق برای مطالعه و تحلیل بخش‌هایی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مفید می‌باشد، بسط یک چارچوب نظری که انطباق کامل با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته باشد امری دشوار به نظر می‌رسد.

با این حال، پژوهش حاضر با رویکردی متفاوت به بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. ادعای نویسندگان در این پژوهش این است که "رنالیسم انتقادی" با خصوصیتی که برای آن شمرده شد، می‌تواند امکان فهم و تحلیل سیاست خارجی

جمهوری اسلامی را فراهم نماید و در این زمینه نسبت به نظریه‌های مطرح شده از تناسب و کارآیی بیشتری برخوردار است. دلیل اصلی این ادعا و آنچه که بر اهمیت رنالیسم انتقادی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌افزاید، این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز همواره از یک دوگانگی نسبتاً متضاد رنج برده است. از یک طرف بحث ارزش‌ها و آرمان‌ها مطرح بوده است و از طرف دیگر همواره ملاحظات امنیتی و روابط با سایر کشورها مورد توجه بوده است. برخلاف سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل که از توضیح این دوگانگی عاجز هستند، به نظر می‌رسد که رنالیسم انتقادی از قابلیت بیشتری برای توضیح این مساله برخوردار باشد.

واقعیتی که وجود دارد این است که از یک طرف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، آرمان‌گرا و آرمانی بوده است و از طرف دیگر، ایران پس از انقلاب اسلامی در کنار داشتن آرمان‌های خاص خود در سیاست خارجی، به عنوان یک دولت-ملت در موارد متعددی واقعگرایانه عمل کرده است و بقای کشور و نظام در هسته اصلی تفکر و عمل سیاست خارجی ایران برجستگی خاصی دارد. درجه این گرایش واقعگرایانه ممکن است در برهه‌های زمانی مختلف به یک اندازه نباشد، ولی در مجموع حفظ و توسعه قدرت همه جانبه کشور در مجموعه سیاست خارجی ایران قابل پی‌جویی است (سجادپور، ۱۳۸۱: ۸ و ۹). جمهوری اسلامی ایران کشوری است با ملاحظات ملی (که مربوط به سرزمین ایران است) و فراملی (که متأثر از تعالیم اسلامی و ملاحظات دینی است). در ایران، هم منطق دولت - ملت و هم منطق دین یا به عبارتی ایدئولوژی حائز اهمیت است. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین در قانون اساسی کشور که در همان ابتدا به نگارش درآمد، در عرصه سیاست خارجی نوعی برتری فراملی (اسلامی یا ایدئولوژیک) بر منطق ملی (دولت) چه در عمل و چه در نظر قابل مشاهده بود. اما ضرورت‌های محیطی به تدریج موجب شد تا دولت جمهوری اسلامی به اهمیت این وظیفه پی‌برد که باید میان منطق ملی و فراملی به نوعی موازنه برقرار نماید. در سالهای پس از رحلت امام خمینی به تدریج در برخی مقاطع شاهد اولویت دادن و

ارجحیت دادن منطق ملی بر منطق فراملی بوده‌ایم (نخعی، ۱۳۷۶: ۲۷-۳۰). بنابراین، این گرایش دوگانه که همواره جنبه رئالیستی و در عین حال انتقادی در آن وجود داشته است، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قابل مشاهده است. اگرچه میزان و توازن این دو در دوره‌های مختلف یکسان نبوده و در برخی مواقع جنبه انتقادی غلبه پیدا کرده است (۱۳۶۸-۱۳۵۸ و ۱۳۸۴-۱۳۹۲) و در برخی مقاطع نیز جنبه رئالیستی (۱۳۶۸-۱۳۸۴) اما در هر دوره‌ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر ترکیبی از این دو عنصر بوده است.

نکته قابل توجه در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب رئالیسم انتقادی این است که اگرچه جنبه انتقادی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخلاف نظریه رئالیسم انتقادی بیشتر از ایدئولوژی اسلامی و اصول و تعالیم آن نشأت گرفته است تا ایدئولوژی مارکسیستی و اندیشه‌های چپ‌گرایانه، اما در هر صورت خروجی و حاصل آن‌ها به طور نسبتاً مشابهی در اصولی مانند تغییر خواهی، ضدیت با هژمون، ناعادلانه دانستن وضع موجود و تلاش برای تحقق عدالت در عرصه روابط بین‌المللی نمود پیدا می‌کند. در ادامه وجود همزمان و متداوم اصول مورد توجه در رئالیسم انتقادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

الف) تغییر وضع موجود

رئالیسم انتقادی امکان تغییر وضع موجود را نفی نمی‌کند و حتی برای تحقق آن تلاش هم دارد. بر این مبنا، نظم کنونی "شکل یافته" است و بر اثر برخی تحولات و حوادث تاریخی حادث شده است و امکان تحقق نظم‌های متفاوت از آن وجود داشته و دارد. می‌توان گفت مهمترین اصل حاکم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا کنون نیز تلاش برای تغییر نظم حاکم در روابط بین‌الملل بوده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران رویکردی تجدیدنظرطلبانه نسبت به نظم و نظام بین‌الملل داشته و دارد. جمهوری اسلامی ایران اگرچه در صدد برانداختن نظام

دولت-ملت و برفاكنندن نظم نيست، اما از طريق شالوده شكنى و اصلاح ساختارى، هنجارى و نهادى در جهت استقرار نظم و نظام عادلانه بين‌المللى تلاش مى‌كند. از اين رو، راهبرد يا جهت‌گيرى سياست خارجى ايران نيز "عدم تعهد تجديد‌نظرطلب" است. جمهورى اسلامى علاوه بر عدم وابستگى به مراكز قدرت و قدرت‌هاى جهانى، در صدد تغيير و تحول نظم بين‌المللى مستقر است. اين هدف نيز از طريق شالوده‌شكنى نظم و نظام بين‌المللى موجود حاصل مى‌شود. از نظر جمهورى اسلامى، نظم و ستفاليابى مبتنى بر نظام دولت - ملت، نظام دوقطبى دوران جنگ سرد و نظام بين‌المللى پس از جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر، نه تنها طبيعى، مشروع، منطقى و تغييرناپذير نيستند بلكه ناعادلانه، نامشروع و موقتى مى‌باشند. جمهورى اسلامى در دو بُعد تبينى و تخريبي به واسازى نظام بين‌المللى موجود مى‌پردازد. در بُعد تبينى، از طريق توصيف و تبين سرشت ناعادلانه وضع موجود و نظم مستقر سعى مى‌كند آن را غيرطبيعى ساخته و از آن مشروعيت‌زدايى كند. غير طبيعى كردن يعنى اينكه نشان دهد نظام بين‌الملل موجود مانند هر پديده اجتماعى ديگر زمانمند و مكان مند است كه تحت شرايط خاصى امكان وجود يافته و در گذر زمان بر اثر غلبه و حاكميت، طبيعى انگاشته شده است. در اين راستا، تلاش مى‌شود تا با آشكار ساختن ماهيت حدوئى نظام بين‌الملل موجود، اين مشروعيت كه به مرور زمان به دست آمده است سلب گردد. در دومين گام، جمهورى اسلامى در صدد تخريب و سپس تغيير نظام موجود براى استقرار نظام مطلوب خود مى‌باشد. اين هدف به صورت مبارزه و مقابله با نظام سلطه، نظام تك قطبى، مناسبات ناعادلانه و كانون‌هاى قدرت بين‌المللى، انتقاد از سازمان‌ها و نهادهاى بين‌المللى و تلاش براى اصلاح آن‌ها تحقق مى‌يابد (دهقانى فيروزآبادى، ۱۳۸۸: ۱۹۴ و ۱۹۵).

تبلور تغيير خواهى جمهورى اسلامى ايران در نظم موجود را مى‌توان بيش از هر چيز در اصل "نه شرقى و نه غربى" مشاهده كرد. سياست مزبور نه تنها نظريه تعادل قوا را براى صلح جهانى مطرود و مردود مى‌شمارد، بلكه آن را اصلى ظالمانه و تنها براى حفظ منافع قدرت‌هاى بزرگ و استعمارگر مى‌داند. جمهورى اسلامى ايران با اتخاذ

چنین سیاستی، اصل دوقطبی بودن جهان و حفظ تعادل بین دو ابرقدرت را به کل مردود دانسته و از دیدگاه خود به این دو ابرقدرت به عنوان مجموعه واحدی از استکبار جهانی نگاه می‌کرد (صفوی همای، ۱۳۸۷: ۱۱۴ و ۱۱۵). سیاست "نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی" بیانگر این نکته است که جمهوری اسلامی نه تنها وابستگی به هیچ یک از ابرقدرت‌ها را منطقی و اصولی نمی‌داند و سیاست عدم تعهد را در این محدوده پیروی می‌کند، بلکه برای از بین بردن نظام موجود حاکم بر روابط بین‌الملل نیز تلاش و مبارزه می‌کند (مجرد، ۱۳۸۶: ۱۹۲). بنابراین، جمهوری اسلامی همواره رویکردی انتقادی به نظام بین‌المللی موجود داشته است. از منظر جمهوری اسلامی، نظم بین‌المللی مستقر و نظام بین‌المللی موجود مطلوب نیست و باید اصلاح گردد. رهبران جمهوری اسلامی از بدو پیروزی انقلاب آشکارا از ضرورت تغییر و تحول در نظام بین‌الملل سخن گفته و از این منظر در جبهه مقابل کشورهای حافظ وضع موجود قرار دارند (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

جمهوری اسلامی ایران طی این سالها همواره مخالفت خود را با وضع موجود در قالب سیاست‌ها و شعارهایی مانند مقابله با سلطه (دوقطبی و تک قطبی)، مخالفت با سازمان‌های بین‌المللی، تاکید بر افزایش اهمیت و نقش کشورهای جهان سوم و تلاش برای عادلانه‌تر کردن نظام بین‌المللی نشان داده است. اگرچه شدت و نوع این اقدامات در دولت‌های مختلف متأثر از شرایط گوناگون داخلی و بین‌المللی متفاوت بوده است، اما نگاه انتقادی جمهوری اسلامی ایران به وضع موجود در نظام بین‌المللی در تمام این سالها تداوم داشته است. این سیاست در دوره ۱۳۶۸-۱۳۶۰ با تکیه بر شعار نه شرقی نه غربی و مقابله با ساختار نظام دوقطبی تحقق یافت. پس از آن نیز اگرچه در دوره ۱۳۶۸-۱۳۸۴ شاهد غلبه دیدگاه‌های عملگرایانه و واقع‌بینانه‌تری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بودیم، اما تلاش برای تغییر وضع موجود در نظام بین‌المللی همچنان در قالب سیاست‌هایی مانند مقابله با نظام تک قطبی و نظم نوین مد نظر آمریکا، تلاش برای گسترش چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌المللی و تقویت ایده برابری

دولت‌ها در نظام بین‌الملل پیگیری شد. اما در دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴ بار دیگر این سیاست به اولویت اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد و دولت آقای احمدی‌نژاد به صورت صریح و آشکار مشروعیت نظام بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، روابط قدرت حاکم در نظام بین‌المللی و ماهیت ناعادلانه آن را زیر سوال برد و تلاش کرد تا با ائتلاف با دیگر دولت‌های مخالف وضع موجود، در راستای تغییر آن تلاش کند (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۲۶). بنابراین، مخالفت با وضع موجود در عرصه بین‌المللی و تلاش برای تغییر آن اگرچه در قالب روش‌های مختلف و با شدت و ضعف متفاوت، طی بیش از سه دهه یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است.

ب) ضدیت با هژمون

رنالیسم انتقادی، نه تنها به توجیه هژمونی نمی‌پردازد بلکه بر امکانات تغییر و لزوم نقش‌آفرینی گروه‌های حاشیه‌ای نیز تأکید می‌کند. یکی از مولفه‌های نظام بین‌المللی مطلوب جمهوری اسلامی نیز، فقدان سلطه در روابط بین کشورهاست. بارزترین شکل سلطه نیز در نظام بین‌المللی موجود، هژمونی آمریکاست که در قالب نظام تک قطبی در حال نهادینه شدن است. جمهوری اسلامی ایران در این سطح تلاش دارد تا با ائتلاف‌سازی ضد هژمونیک متشکل از کشورها و بازیگران ضدسلطه به تغییر نظام موجود بپردازد (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۲۶).

جمهوری اسلامی ایران، در راستای سیاست تلاش برای تغییر وضع موجود و مخالفت با هر نوع سلطه‌گری که در اصول مختلف قانون اساسی مطرح شده است، علاوه بر این که سیاست عدم تعهد را در پیش گرفت، در دوره ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ همواره برای مشروعیت‌زدایی از نظام دوقطبی و مبارزه همزمان با دو ابرقدرت از هیچ کوششی دریغ نکرد. حتی در دوران بعد از جنگ نیز ایران هنوز نقش ملی، غیر متعهد و ضدامپریالیستی خود را ادامه می‌داد اما عملگرایی ظریف و پردامنه‌ای نیز در رفتار

سیاست خارجی ایران پدیدار گردیده بود (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۳). در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۸۴ اگرچه از میزان خصومت نظام جمهوری اسلامی ایران با نظام بین‌الملل کاسته شد و تقویت حضور در سازمان‌های بین‌المللی و پذیرش آن‌ها از سوی دولت‌های اصلاحات و سازندگی پیگیری شد، اما در کنار آن مقابله با یکجانبه‌گری آمریکا و تحقق سلطه جهانی آن نیز در اولویت قرار داشت. تقویت چندجانبه‌گرایی، سیاستی بود که جمهوری اسلامی ایران در این مقطع با هدف کاهش نفوذ آمریکا و تقویت جایگاه خود در نظام بین‌الملل در پیش گرفت. توسعه روابط با کشورهای منطقه‌ای و افزایش قدرت ایران در منطقه و تلاش برای جلوگیری از حضور فزاینده آمریکا در مناطق همجوار (احتشامی، ۱۳۷۸: ۹۹-۱۰۳)، تلاش برای تقویت روابط با کشورهایی مانند روسیه، چین و حتی اتحادیه اروپایی در راستای موازنه‌سازی در مقابل آمریکا، مطرح کردن ایده گفتگوی تمدن‌ها و تلاش برای مخالفت با برخی اقدامات یکجانبه آمریکا مانند حمله به عراق و همکاری با کشورهای مخالف آمریکا (دهقانی، ۱۳۸۸: ۴۹۴) از مهمترین شاخص‌های مبارزه با هژمونی آمریکا در این دوره می‌باشند. جمهوری اسلامی ایران با پیگیری سیاست چندجانبه‌گرایی و مطرح کردن مسائلی مانند گفتگوی تمدن‌ها در صدد بود موقعیت هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل و تلاش آن برای گسترش سلطه خود را به چالش بکشد.

چندجانبه‌گرایی، رویکردی بین‌گفتمانی است مبتنی بر تکثرگرایی فرهنگی - تمدنی که در گفتگوی تمدن‌ها تجلی و نمود پیدا کرد. گفتگوی تمدن‌ها نیز شیوه و روشی برای کشف اصول و بنیادهای هنجاری و ارزشی مشترک جهت همزیستی و هم‌افزایی برای استقرار یک نظم بین‌المللی و منطقه‌ای فراهژمونیک است. یک نظم بین‌المللی و منطقه‌ای غیر هژمونیک، بر پایه چندجانبه‌گرایی بین‌تمدنی - فرهنگی استوار است که قادر به یافتن ارزشهای مشترک برای ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز بین آنهاست (حنفی، ۱۳۸۰: ۱۸۹ و ۱۹۰).

سياست مقابله با هژمونی آمریکا در دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴ تشدید شد. با توجه به سیاست خارجی تهاجمی دولت احمدی نژاد، وی نقش ملی "سلطه ستیزی" را، که معتقد بود اولویت آن تا حدودی کاهش یافته است، احیاء نمود. این رویکرد با حمایت رهبری نیز همراه بود. ایشان در این زمینه اعلام کردند: "جمهوری اسلامی با سلطه‌گری مخالف است؛ اما با سلطه‌پذیری بیشتر مخالف است. سلطه‌پذیری به معنای تسلیم شدن و تشویق کردن سلطه‌گران است... ملت‌ها وقتی زیر سلطه قرار گرفتند، فرهنگ خود، هویت خود و شخصیت خود را بتدریج از دست می‌دهند". (سخنرانی در جمع زائران حرم امام رضا(ع)، ۱۳۸۷).

منافع حاصل از نقش ملی سلطه‌ستیزی به دلیل پشتوانه ارزشی آن‌ها در منابع هویت ساز اسلام و مکتب تشیع، گفتمان انقلاب اسلامی، روابط تاریخی جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلتیک ایران از اولویت بالایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت آقای احمدی نژاد برخوردار بود. لذا این دولت از ابتدای کار، مبارزه با نظام تک قطبی و امپراتوری نظام سلطه جهانی را در دستور کار خود قرار داد (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۲۸۶). گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین نیز در این چارچوب قابل درک است؛ زیرا وجود دولت‌های ضداستکباری و سلطه ستیز در این منطقه امکان تسری این سیاست جمهوری اسلامی را به دیگر مناطق جهان فراهم می‌کرد. بنابراین، تقویت روابط این کشورها با جمهوری اسلامی که مخالفت با سیاست‌های سلطه‌طلبانه آمریکا وجه اشتراک همه آن‌ها به شمار می‌رود، گام مهمی در تقویت یک بلوک ضدآمریکایی بود (مولانا و محمدی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۷).

ج) عدالت طلبی

یکی دیگر از جنبه‌های رنالیسم انتقادى، دغدغه‌های اخلاقی و تأکید بر عدالت در عرصه بین‌المللی است. بر این اساس، اقداماتی مانند مداخله آمریکا در برخی کشورها

مردود و ضداخلاقی دانسته می‌شود. با بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز متوجه می‌شویم که عدالت‌طلبی همواره یکی از اصول دائمی آن بوده است. با توجه به اینکه نظام سیاسی ایران داعیه اسلامی و قرآنی بودن تمام اجزاء و آحاد خویش را دارد، طبیعی است که دستگاه دیپلماسی آن با توجه به تأکیدات مکرر اسلام و قرآن در پی تحقق اصل عدالت در سیاست خارجی باشد. هر چند دست یافتن به این هدف در شرایط کنونی و با توجه به محدودیت قدرت ایران و مخالفت قدرت‌های برتر جهانی با این مسأله دشوار به نظر می‌رسد، اما از آنجا که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مقدمه و اصول ۱، ۳ و ۱۵۴ قانون اساسی مکلف و موظف به تعقیب و پیگیری آن است، لذا دفاع از این اصل و یافتن سازوکارهای تحقق آن در مجامع بین‌المللی را از جمله رسالت‌های جهانی خویش می‌پندارد. بنابراین، عدالت‌جویی را می‌توان یکی از ارزش‌های فرهنگ اسلامی که بدل به نوعی ارزش در سیاست خارجی شده است، دانست. بازتاب عینی این موضوع را می‌توان در تأکید بر حمایت از مستضعفین جهان یا حمایت از جنبش‌هایی که در پی ایجاد عدالت هستند، دید (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۲). از سوی دیگر، می‌توان گفت که نگرش عدالت‌محورانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ریشه در ارزش‌های معتبر فرهنگ ایرانی دارد که تأثیر خود را بر رفتار اجتماعی و سیاسی مردم و دولت‌مردان بر جای می‌گذارد (نقیب‌زاد، ۱۳۸۱: ۲۲۶). بر این اساس، تأکید بر عدالت‌طلبی و تحقق شرایط عادلانه در نظام بین‌الملل همواره مد نظر تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است.

امام خمینی(ره) به نقد نظام بین‌الملل موجود می‌پرداخت و بر حفظ صلح جهانی، ایجاد امنیت و عدالت در سرتاسر جهان تأکید داشت. وی سیاست قدرت و زور را در عرصه بین‌المللی و روابط بین دولت‌ها ظالمانه و ناعادلانه می‌داند که برای جمهوری اسلامی قابل هضم نیست (مولانا و محمدی، ۱۳۸۷: ۵۸). دکتر ولایتی مسئول دستگاه دیپلماسی ایران نیز از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۳، سیزده بار موفق به حضور در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل و ارائه سخنرانی و بیان دیدگاه‌های جمهوری اسلامی

ايران شده است. وی به طور متوسط ۲۶ بار پيرامون جایگاه عدالت و اهميت آن نزد این کشور به عنوان یکی از اصول اعتقادی سياست خارجي دولت خود اهتمام ورزیده است. این اصل در دولت آقای خاتمی نیز هرچند به عنوان ابزاري در جهت نقد قدرت‌های استثماری و استکباری به کار نرفت، اما به عنوان یکی از اصول ثابت سياست خارجي این دوره در عرصه بين‌المللی تعقيب می‌شد (پيشگاهی فرد و زارعی، ۱۳۸۹: ۸۶و۸۵).

رهبری نیز در سال ۱۳۸۲ دیدگاه‌های خود را پيرامون سياست‌های کلی برنامه چهارم توسعه در امور اجتماعی، سياسي، دفاعی و امنیتی چنین اعلام کردند: "الف- تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی و ایجاد فرصت‌های برابر؛ ب- تلاش برای اصلاح ساختار سازمان ملل؛ ج- حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعف به ویژه ملت فلسطين در مقابله با تک قطبی شدن جهان. همچنین، در سياست‌های کلی برنامه پنجم توسعه نیز که در سال ۱۳۸۷ به دولت ابلاغ شد در ماده ۹ بند ۳۹ چنین آمده است: سازماندهی تلاش مشترک برای ایجاد مناسبات و نظامات جدید اقتصادی، سياسي و فرهنگی منطقه‌ای و جهانی با هدف تامین عدالت، صلح و امنیت جهانی و همچنین حمایت از ملت‌های مظلوم و مستضعف ... (مرکز تحقیقات استراتژیک، سياست‌های کلی نظام سال ۱۳۸۷).

دیدگاه‌های انتقادی جمهوری اسلامی ايران که عمدتاً برآمده از نگرش عدالت محورانه اسلام نسبت به موضوعات گوناگون است، بیشتر در قالب انتقاد به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در طول ۸ سال جنگ عراق علیه ايران توسط امام خمینی (ره)، رئیس جمهور، نخست وزیر و وزیر امور خارجه مخصوصاً در نشست‌های سالانه مجمع عمومی سازمان ملل و با انتقاد از رویه ناعادلانه در شناخت و برخورد با تجاوز عراق به ايران و بسیاری از مسائل وقت جهان اسلام و مشکلات موجود در جهان سوم ادامه یافت. رابطه ايران با سازمان ملل و سایر سازمان‌های جهانی پيرامون موضوعات مختلف فراز و نشیب‌های فراوانی داشت و همواره انتقادات و نظرات اصلاحی خود را نسبت به اشکالات ساختاری و اجرایی سازمان ملل و شورای امنیت و نادیده انگاشتن نقش جهان سوم و همچنین نحوه تصمیم‌گیری ناعادلانه در این شورا و حق و توتو ناعادلانه ادامه یافت.

دیدگاه‌های انتقادی جمهوری اسلامی ایران که از ابتدا با شدت آغاز شده بود، بعد از گذشت یک دهه به دیدگاه‌های انتقادی-اصلاحی تغییر موضع داد و در دهه‌های بعد هم کم و بیش ادامه یافت. اما در سال‌های اخیر و در دولت آقای احمدی نژاد بار دیگر تبدیل به یکی از راهبردهای کلان ملی پایدار برای دستگاه دیپلماسی ایران مبدل شده است که تعقیب و پیگیری آن به صورت یک رسالت نگریسته می‌شود (پیشگاهی فرد و زارعی، ۱۳۸۹: ۸۷و۸۸).

دولت آقای احمدی نژاد اولویت اول خود را در سیاست خارجی، عدالت و عدالت گسترده اعلام کرده و آن را به معنای حقوق برابر برای همه ملت‌ها در عرصه جهانی تعریف کرد (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۷۵). وی از یک سو این تصور مبنی بر کارکرد درست و بی عیب و نقص سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی و ساختار نظام بین‌الملل موجود را مورد تردید قرار داده و خواستار تغییرات ساختاری در برخی از نهادها و سازمان‌های جهانی بر مبنای عدالت محوری شد و از سوی دیگر، وجود سازمان‌های بین‌المللی بر محور عدالت را از ضروریات امنیت و صلح جامعه جهانی معرفی می‌نمود (مولانا و محمدی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

(د) ارزش قدرت

توجه به اهمیت قدرت به ویژه قدرت نظامی از ملاحظات رئالیسم انتقادی است. بر این اساس، نمی‌توان نقش و اهمیت تعیین کننده قدرت را در نظام بین‌الملل نادیده گرفت. اقدامات دولت‌ها نیز در راستای تلاش برای افزایش قدرت خود تفسیر می‌شود. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و همواره تلاش کرده است قدرت خود را متناسب با الزامات و تهدیدات افزایش دهد. سیاست خارجی ایران در تامین امنیت ملی کشور به معنای سرزمینی و نظامی از یک طرف و صیانت از نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، بسیار مثبت و مطلوب عمل کرده و انرژی سیاست خارجی کشور عمدتاً صرف دو هدف و اولویت فوق شده است (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۴).

اگرچه برخى استدلال مى‌کنند که سياست خارجى ايران در مرحله دفاع و حفظ خود باقى مانده و به "توليد قدرت" نپرداخته است (سريع‌القولم، ۱۳۹۰: ۶۴)، اما افزايش قدرت و توان ملي و همچنين گسترش نفوذ در منطقه و جهان، از اولويت‌هاى اصلى جمهورى اسلامى ايران به ويژه بعد از پايان جنگ ايران و عراق بوده است.

اگرچه در سالهاى آغازين انقلاب بيش از هر چيز مولفه‌هاى قدرت نرم مانند دين، فرهنگ، عدالت، اخلاق بيشتر مد نظر سياستگذاران جمهورى اسلامى ايران بود، اما حتى در همان دوران نيز سياست حمايت از نيروهاى حامى انقلاب اسلامى ايران در منطقه مورد توجه برخى مقامات جمهورى اسلامى ايران بود (رمضانى، ۱۳۸۱: ۶۵). در دوران جنگ و پس از آن نيز جمهورى اسلامى از هيچ تلاشى براى تأمين نيازهاى تسليحاتى خود و تغيير توازن قدرت به سود خود فروگذار نکرد. اما توجه به عنصر قدرت بويژه قدرت نظامى از بعد از جنگ در اولويت قرار گرفت. بين سالهاى ۱۳۶۷-۱۳۶۸ و ۱۳۷۰-۱۳۷۱، دفاع و موضوعات مربوط به آن اولويت اصلى را در رديف هزينه‌هاى دولتى ايران دارا بود. به طورى که حدود ۲۵ تا ۳۳ درصد کل هزينه‌ها را به خود اختصاص مى‌داد. همچنين، در اولين برنامه توسعه ۵ ساله جمهورى اسلامى مجموعاً در حدود ۱۰ ميليارد دلار براى هزينه‌هاى مربوط به مسائل نظامى اختصاص يافت. به طور كلى، اگرچه اعتبارات تخصيص يافته دولت بيش از هر چيز تاكيد بر بازسازى اقتصادى داشت اما بخش دفاعى نيز جزئى لاينفك از روند بازسازى تلقى مى‌شد (احتشامى، ۱۳۷۸: ۱۴۳). از اين پس، جمهورى اسلامى ايران با سرمشق قرار دادن آموزه قرآنى " و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه" براى افزايش قدرت خود اولويت ويژه‌اى قائل شد و توسعه برنامه‌هاى موشكى با هدف ارتقاء قابليت دفاعى ايران و همچنين تأسيس نيروگاه‌هاى هسته‌اى با هدف دستيابى به انرژى صلح‌آميز هسته‌اى تبديل به دو اولويت مهم ايران شد. اهميت اين مؤلفه‌ها براى جمهورى اسلامى ايران به حدى است که اختيار تصميم‌گيرى درباره آنها صرفاً در اختيار دولت نيست و نهادهاى حاکميتى و فرادولتى در اين زمينه ايفاي نقش مى‌کنند.

یکی از بندهای موجود در سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴، امنیت ملی است. در یکی از اهداف این سند برای ایران در سال ۱۴۰۴ چنین دولتی مد نظر است: "امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه جانبه" (مرکز تحقیقات استراتژیک، سند چشم‌انداز، ۱۳۸۴). این سند همچنین ایران ۱۴۰۴ را قدرت اول منطقه می‌خواهد. بر این اساس، این موضوع پذیرفته شده است که تنها راه استقلال نظام و صیانت از کشور و پایان بخشیدن به اسارت‌های تاریخی، تبدیل شدن ایران به یک قدرت برتر منطقه‌ای است. بنابراین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی به طور کلی معطوف به این موارد است: ۱- حضور فعال و تعیین کننده در شکل‌گیری فرایندهای امنیتی منطقه، ۲- تحکیم و توسعه روابط و همکاری‌های راهبردی با کشورهای همسوسو، موثر و دینفوذ در مناسبات منطقه‌ای، ۳- مقابله با حضور قدرت‌های مداخله‌گر و کاهش زمینه‌های حضور آنان در امور منطقه‌ای ۴- جلوگیری از شکل‌گیری حکومت‌های متخاصم و وابسته به بیگانه بویژه در مناطق همجوار ۵- ایجاد انسجام منطقه‌ای (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی) در مناطق همجوار و گسترش ارتباط تجاری با تکیه بر اصل مزیت جغرافیایی ایران ۶- حل و فصل مناقشات مرزی بر اساس اقتدار ملی و تمامیت ارضی ۷- بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیایی کشور در منطقه به ویژه محورهای ترانزیتی شمال-جنوب و غرب به شرق (ایزدی، ۱۳۸۵: ۳۳۰ و ۳۳۱)

ه) تقویت روابط با سایر دولت‌ها

یکی از وجوه دیگر رئالیسم انتقادی، اذعان به دولت‌محور بودن روابط بین‌الملل است. برخلاف برخی طرفداران نظریه انتقادی که نظم دولت‌بنیان عصر پسا وستفالی را به چالش کشیده و در صدد ارائه بدیل‌هایی برای آن هستند، رئالیسم انتقادی بر اهمیت و نقش تعیین کننده دولت‌ها اذعان دارد. جمهوری اسلامی ایران نیز برخلاف آنچه که تصور می‌شود، در صدد بر هم ریختن نظم دولت‌محور در نظام بین‌الملل نبوده است و همواره اهمیت دولت‌ها و گسترش روابط با آن‌ها را مدنظر داشته است. اگرچه بعد از

استعفای دولت موقت و پس از آن عزل بنی صدر از ریاست جمهوری به تدریج آرمانگرایی بر واقع‌گرایی در سیاست خارجی ایران غلبه کرد و رویکرد عقلایی جای خود را به رویکرد انقلابی داد که نتیجه آن تلاش برای صدور پیام انقلاب، حمایت معنوی از برخی جنبش‌های مسلحانه و پشتیبانی و تایید بیانی از مبارزات مردمی در برخی کشورهای منطقه بود، اما حتی در این مقطع نیز تلاش برای حفظ و گسترش روابط با دولت‌ها مشاهده می‌شود. در این مقطع، مسولان وزارت خارجه و سیاستگذاران جمهوری اسلامی ایران غالب سفرها و دیدارهای خود را با دولت‌ها و نمایندگان آنها انجام می‌دادند و مناسبات خود را از طریق سفارت و نمایندگی‌های دیپلماتیک ادامه دادند. جمهوری اسلامی به جز چند کشور مناسبات خود را با سایر کشورها ادامه داد.

اما رویکرد جمهوری اسلامی نسبت به همه دولت‌ها یکسان نبود. از دید جمهوری اسلامی دولت‌های مختلف به سه دسته دولت‌های اسلامی، دولت‌های غیراسلامی که مورد حمایت مردم خود هستند و دولت‌هایی که بر مردم خود تحميل شده‌اند، تقسیم می‌شدند (نوروزی، ۱۳۸۳: ۲۰۸ و ۲۰۹) و معیارهایی مانند مواضع در قبال جمهوری اسلامی ایران، پایگاه مردمی، چگونگی ارتباط با استکبار جهانی و دشمنان جمهوری اسلامی ایران، جغرافیای سیاسی و نداشتن هدف‌های استعماری و سلطه‌جویانه تعیین کننده نوع و میزان روابط جمهوری اسلامی با آنها بود (منصوری، ۱۳۶۵: ۴۶-۵۱). با این حال، نادیده گرفتن اصل "دولت" و به چالش کشیدن آن به طور کلی، اولویت سیاست خارجی ایران نبود. افزون بر این، پس از سال‌های آغازین جنگ و مواجهه بیشتر با واقعیت‌ها و الزامات منافع ملی، مقامات جمهوری اسلامی ایران بتدریج بیشتر و بیشتر بر اهمیت و نقش دولت‌ها و گسترش روابط با آنها پی بردند.

ممکن است تصور شود با اعلام سیاست نه شرقی، نه غربی در اوایل انقلاب، رهبران ایران منظورشان بلوک‌های شرق و غرب و همپیمانان اتحاد شوروی و یا کشورهای همپیمان آمریکا را نیز به طور کامل دربرگرفته و درصدد قطع روابط با آنان بوده باشند، اما ایران عملاً هرچند نقشی خصمانه برای آمریکا و در مقیاسی ضعیف‌تر شوروی قائل بود، با این حال تا

حد امکان روابط عادی خود را با همپیمانان این ابرقدرت‌ها حفظ کرد (بهرروز، ۱۳۸۶: ۱۹). امام خمینی (ره) در ۵ آبان ماه ۱۳۶۱ گفت که ایران باید از گوشه‌نشینی در جهان دست بردارد و به ابتکار و تأیید او حجت الاسلام علی خامنه‌ای در مقام رئیس جمهور کشور سیاست "گشایش درها" را برای ایران پی ریخت. این سیاستی بود که به گفته حجت-الاسلام خامنه‌ای "متضمن مناسبات عقلایی، موجه و سالم با همه کشورها" است. خود آیت-الله خمینی (ره) در ۶ آبان ۱۳۶۳ گفت که "نداشتن رابطه با دیگر دولت‌ها را هیچ عقل و هیچ انسانی... نمی‌پذیرد. چون معنایش شکست خوردن و فنا و مدفون شدن است". وی حتی از این هم فراتر رفت و در ۱۱ آبان ۱۳۶۴ اعلام کرد که "ما نمی‌خواهیم در یک کشوری زندگی کنیم که از دنیا معزل باشد. ایران امروز نمی‌تواند اینطور باشد، بلکه کشورهای دیگر هم نمی‌توانند اینطور باشند که در یک جا بنشینند و مرزهایشان را ببندند. این غیرمعقول است. امروز دنیا مانند یک عائله و یک شهر است... وقتی دنیا وضعیت اینطور است، ما نباید معزل باشیم". علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه وقت نیز در پاسخ منتقدان و مخالفان بهبود روابط با سایر کشورها گفت: "هدف از شعار نه شرقی، نه غربی نفی سلطه بیگانه است نه گسستن رشته ارتباط با دیگر کشورها... امروز نفی مناسبات سیاسی با دیگر کشورها به معنی نفی هویت کشورهاست". (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۸-۷۰)

در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، سیاست خارجی ایران بیش از آنکه مبتنی بر الگوی رابطه با گروه‌های سیاسی و اجتماعی باشد، در چارچوب روابط دولت-دولت-دولت تداوم یافت (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۵). فراتر از آن، دولت سازندگی به بهبود روابط ایران با دولت‌های منطقه خلیج فارس و همچنین آغاز گفتگوهای انتقادی با کشورهای اروپایی مبادرت کرد (دهقانی، ۱۳۸۸: ۳۹۳-۳۹۷). در دوره اصلاحات نیز مسیر توسعه روابط ایران با سایر دولت‌ها با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد و بر حجم مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران با کشورهای اروپایی افزوده شد. ایران حتی در این مقطع تلاش کرد تا خصومت خود را با دولت آمریکا کاهش دهد.

در دولت آقای احمدی نژاد در اولویت‌های جغرافیایی سیاست خارجی ایران تغییراتی به وجود آمد و در مقایسه با دو دولت قبلی اولویت گسترش روابط با غرب کنار گذاشته شد و جمهوری اسلامی ایران توسعه روابط خود را با آمریکای جنوبی، کشورهای شرق آسیا و همچنین کشورهای آفریقایی در دستور کار قرار داد (دهقانی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۸۳-۳۰۲). همچنین توجه به ملت‌ها تبدیل به یکی از اولویت‌های دولت در سیاست خارجی شد (مولانا و محمدی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). با این حال، در این مقطع نیز اولویت اصلی جمهوری اسلامی ایران حفظ و گسترش روابط خود با بازیگران دولتی بود. بنابراین، همان گونه که ملاحظه می‌شود اصول و شاخصه‌های اصلی رنالیسم انتقادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قابل شناسایی و پیگیری است و این چارچوب تحلیلی می‌تواند ابعاد و جنبه‌های متناقض سیاست خارجی ایران را توجیه نماید. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دلیل تناقضات ظاهری نهفته در آن، یک چالش بزرگ پیش روی محققان و حتی سیاستگذاران عرصه دیپلماسی نهاده است. در واقع، مواجهه آرمانگرایی و واقعگرایی مسأله محوری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است (غرایاق زندی، ۱۳۹۲: ۵۶). و به طور کلی، فهم اهداف و مقاصد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در گرو فهم دو نگرش کلیدی است که با توجه به آن‌ها می‌توان به تصویر درست و واقع‌بینانه‌ای از اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دست یافت: ۱- اهداف و مقاصدی که دربرگیرنده ملاحظات انقلابی جمهوری اسلامی ایران هستند؛ ۲- اهداف و مقاصدی که ناظر بر حفظ و صیانت از منافع ملی و هویت ملی ایران می‌باشند. ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از تعادل میان این دو گرایش اصلی به وجود می‌آید (سجاد پور، به نقل از صفوی همای، ۱۳۸۷: ۱۰۸). برخلاف سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل که از توضیح این دوگانگی و تناقض ظاهری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناتوان هستند، رنالیسم انتقادی این امکان را فراهم می‌سازد تا بتوان این دوگانگی متناقض و دائمی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بهتر فهم و تفسیر کرد.

نتیجه‌گیری

رنالیسم انتقادی به بهترین وجه ممکن می‌تواند منطق سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را توضیح دهد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این سه دهه هم انتقادی بوده است و هم رئالیستی! اگرچه اهمیت و اولویت این مؤلفه‌ها در همه دوره‌ها یکسان نبوده و متأثر از ماهیت دولت‌ها و شرایط داخلی و بین‌الملل در این سه دهه گاهی عنصر انتقادی در سیاست خارجی ایران تقویت شده است (۱۳۶۰-۱۳۶۸ و ۱۳۹۲-۱۳۸۴) و گاهی نیز سیاست خارجی ما بیشتر منطق رئالیستی و واقع‌نگر داشته است (۱۳۸۴-۱۳۶۸) اما این دو عنصر همواره در کنار هم وجود داشته‌اند و در هیچ دوره‌ای نمی‌توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را صرفاً رئالیستی و یا کاملاً انتقادی تعریف کرد.

در واقع، برتری نسبی هر یک از این دو جنبه در دوره‌های مختلف و به طور مثال تقویت عنصر انتقادی در دوره آقای احمدی نژاد (۱۳۹۲-۱۳۸۴) و پس از دوره‌ای ۱۶ ساله از سلطه سیاست خارجی واقعگرا (۱۳۸۴-۱۳۶۸) به خوبی بیانگر وجود همزمان این پیچیدگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و امکان اولویت نسبی یک بُعد بر دیگری است. موضوعی که با روی کار آمدن دولت آقای روحانی و چرخش از موضع انتقادی دوران آقای احمدی نژاد بار دیگر ثابت شد. در دولت جدید، بار دیگر به نظر می‌رسد که جنبه رئالیستی تقویت شود اما این به آن معنا نیست که عنصر انتقادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به کلی کنار گذاشته می‌شود. در واقع، ماهیت، اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران این اجازه را نمی‌دهد. هر دولتی که روی کار آمده، این دو جنبه را در کنار یکدیگر حفظ و تداوم بخشیده است اما با توجه به شرایط بین‌المللی، وضعیت داخلی و ماهیت نخبگان و دولت حاکم، اولویت و شدت و ضعف این دو همواره در حال جابجایی بوده است.

منابع و مأخذ

۱. احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی (اقتصاد، دفاع، امنیت)*، ترجمه ابراهیم متقی و زهرا پوستین چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. ایزدی، بیژن (۱۳۸۵)، "معنایابی ایران؛ قدرت برتر منطقه‌ای"، *مجموعه مقالات همایش ملی سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴*، جلد چهارم، دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
۳. بهروز، مازیار (۱۳۸۶)، "گرایش‌ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، *نه شرقی - نه غربی؛ بررسی روابط ایران با اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا*، الهه کولایی، ابراهیم متقی و داوود آقایی، تهران: نشر میزان.
۴. پیشگاهی فرد، زهرا و زارعی، بهادر (۱۳۸۹)، "عدالت اسلامی و گفتمان انتقادی در سیاست خارجی ایران"، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۳، صص ۹۲-۷۵.
۵. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۱۱-۱۹۹۱)*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۶. حنفی، حسن (۱۳۸۰)، "رهیافت اسلامی چندجانبه‌گرایی"، در رابرت کاکس، *رنالیسم نو؛ چشم‌اندازی بر چندجانبه‌گرایی*، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۹۰)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس.
۸. دهقانی فیروزآبادی، جلال و نوری، وحید (۱۳۹۱)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصولگرایی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۹. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸)، "گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، *مجله معرفت سیاسی*، شماره اول (بهار و تابستان)، صص ۱۹۳-۱۵۷.
۱۰. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات سمت.
۱۱. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۰)، "نظریه اسلامی سیاست خارجی: چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره اول، بهار، صص ۴۷-۷.

۱۲. رضانی، روح‌الله (۱۳۸۶)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۱۳. سجادیپور، محمدکاظم (۱۳۸۱)، سیاست خارجی ایران؛ چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۴. سخنرانی رهبری در جمع زائران حرم امام رضا (ع)، ۱ فروردین ۱۳۸۷، قابل دسترسی در: <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=4630>
۱۵. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰)، "مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران"، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول (بهار)، صص ۷۴-۴۹.
۱۶. سیف زاده، حسین (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران، تهران: انتشارات میزان.
۱۷. صفوی همای، حمزه (۱۳۸۷)، کالبدشکافی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۱۸. غریب‌زندی، داود (۱۳۹۲)، "اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون"، بررسی متون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به اهتمام محمود یزدان فام، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. گریفیتس، مارتین (۱۳۹۳)، نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۲۰. مجرد، محسن (۱۳۸۶)، تاثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۱. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
۲۲. متن سند چشم‌انداز ۲۰ ساله ایران، قابل دسترسی در: <http://old.maslahat.ir/Contents.aspx?p=67ee04aa-7171-4f72-bdf7-e6f68c3547e5>
۲۳. مرکز تحقیقات استراتژیک، سیاست‌های کلی نظام (سال ۱۳۸۷) قابل دسترسی در: <http://maslahat.ir/DocLib2/Approved%20Policies/%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%87%D8%A7%DB%8C%20%DA%A9%D9%84%DB%8C%20%D8%A7%D8%A8%D9%84%D8%A7%D8%BA%DB%8C.aspx>
۲۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

۲۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹ الف)، "تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگاری"، *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، نسرین مصفا و حسین نوروزی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

۲۶. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹ ب)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.

۲۷. منصوری، جواد (۱۳۶۵)، *نظری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۸. مولانا، حمید و محمدی، منوچهر (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت احمدی‌نژاد*، تهران: نشر دادگستر.

۲۹. نخعی، هادی (۱۳۷۶)، *توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی: بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های ملی و اسلامی*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

۳۰. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۱)، *تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی ایران*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

۳۱. نوروزی، نورمحمد (۱۳۸۳)، "تحول گفتمان سیاسی و پویایی در الگوی کنش سیاست خارجی ایران"، *فصلنامه راهبرد*، شماره سی و یکم (بهار)، صص ۲۲۵-۱۹۷.

۳۲. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، *ماهیت متحول سیاست خارجی*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

1. Babik, Milan (2013), "Realism as Critical Theory: The International Thought of E. H. Carr", *International Studies Review* (2013) 15, 491-514.

2. Brown, Chris (2007), "Situating Critical Realism", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol.35, No.2, pp.409-416.

3. Carr, E. H. (1946) *The Twenty Years' Crisis, 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations*, 2nd edition. New York: St. Martin's.

4. Chernoff, Fred (2007), "Critical Realism, Scientific Realism, and International Relations Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol.35, No.2, pp.399-407.

5. Cozette, Murielle. (2008) Reclaiming the Critical Dimension of Realism: Hans J. Morgenthau on the Ethics of Scholarship. *Review of International Studies* 34 (1): 5-27.

6. Falk, Richard. (1997) The Critical Realist Tradition and the Demystification of Interstate Power: E. H. Carr, Hedley Bull and Robert W. Cox. In *Innovation and Transformation in International Studies*, edited by Stephen Gill and James H. Mittelman. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Kurki, Milja (2007), "Critical Realism and Causal Analysis in International Relations", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol.35, No.2, pp.361-378.
8. Levine, Daniel J. (2012) Why Hans Morgenthau Was Not a Critical Theorist (and Why Contemporary IR Realists Should Care). *International Relations* 27 (1): 95–118.
9. Osborn, Ronald (2009), "Noam Chomsky and the realist tradition", *Review of International Studies*, 35, 351–370.
10. Scheuerman, William E. (2008) Realism and the Left: The Case of Hans J. Morgenthau. *Review of International Studies* 34 (1): 29–51.